

مولفه‌های

تعمیر و بازسازی

مصطفی ملکیان فیلسوف و روشنفکر ایرانی که بخش عمده پژوهش‌های او در حوزه اخلاق، دین، فلسفه دین، اگزیستانسیالیسم روانشناسی، علوم انسانی، روش تحقیق و روشنفکری است. ملکیان از سال ۱۳۸۹ تا کنون مشغول تدریس در موسسه مطالعات سیاسی-اقتصادی است.



درست

نه به میزانی که به یاد بسپارند. بنابراین می‌توان گفت برای زندگی خوب، خوش و ارزشمند حافظه شرط لازم نیست، بلکه فهم و تفکر شرط لازم است. البته این‌ها هم شرط کافی نیست. حافظه‌های بسیار عادی هم می‌توانند زندگی شخص را زندگی خوب، خوش و ارزشمند کنند اما اگر شخص فهم ضعیفی داشته باشد به همان میزان از عمق یک زندگی خوب بی‌نصیب است. متأسفانه همه اذعان دارند که آموزش و پرورش ما از مهدکودک تا دوره فوق‌دکتر بر حافظه متکی است. فارغ‌التحصیل دکترای ما فقط می‌تواند بگوید هرکسی چه گفته است؛ اگر از او بپرسیم از میان این مطالب به نظر تو کدام درست است یا نظر خودت چیست، نمی‌تواند حرفی بزند. تعلیم و تربیت درست، از زمان باستان تا دوران جدید به عمق فهم و تفکر اهمیت می‌دهد. اگر شما محفوظات ذهنی نداشته باشید با رجوع به یک کتاب می‌توانید مواد خام را به دست آورید، اما این‌که چگونه مواد خام را به امر جدید برسانید در هیچ کتابی نوشته نشده است بلکه باید خودتان ورزیده باشید و معلم باید این را به شما یاد داده باشد.

تعلیم و تربیت استدلالی نه تقلیدی و تعبدی:

این مورد به بُعد دیگری از گفتار قبلی می‌پردازد. در تعلیم و تربیت درست معلم باید به دانش‌آموز خود مرتب یادآوری کند که هر سخن به چه دلیل گفته می‌شود؛ نه این‌که چه کسی آن را گفته است. در تعلیم و تربیت‌های غلط، اول اسم گوینده را می‌گویند بعد سخن را می‌آورند و

بی‌شک حضور هر اندیشمندی در مجموعه جوادالائمه برای ارتقای تفکر و کیفیت آموزشی است. در بیستم آبان ۱۳۹۸ استاد «مصطفی ملکیان» مهمان مجموعه بودند و در جمع معلمان و کادر آموزشی مدارس سخنان خود را با عنوان «مولفه‌های تعلیم و تربیت درست» برشمردند. هرچند از حضور ایشان مدتی گذشته است اما یادآوری سخنان‌شان خالی از لطف نیست به این سبب که آن‌ها را بررسی و تحلیل کنیم، بسنجیم و ببینیم در سال تحصیلی نیمه تمام امسال، تا چه حد روش آموزشی خود را اصلاح کرده‌ایم.

تاکید بر حافظه، نه؛ تاکید بر فهم، آری:

آموزش و پرورش درست آن است که بتواند از معلم انسانی فرزانه، متعالی و بااخلاق بسازد. در آموزش و پرورش کشور ما دیری است بسیاری از این امور فراموش شده است که طبعاً نتیجه‌اش این می‌شود که وقتی جوانان و نوجوانان ما از مدارس و دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند نقایصی دارند. خود ما هم در این مدارس و دانشگاه‌ها درس خوانده‌ایم پس نقص سیستم را درک می‌کنیم.

شاید سخنان من رویایی به نظر بیاید و فکر کنید آموزش و پرورش آرمانی مدنظر من است؛ نه، آموزش و پرورش ما با مولفه‌های درست فاصله زیادی دارد. آموزش و پرورش درست باید بر نیروی فهم تکیه کند. ذهن ما دارای نیروهای مختلف است. قدرت یادگیری، یادسپاری، یادآوری، تفکر و فهم عمیق. اما بدترین آموزش و پرورش آن است که بر حافظه تکیه کند. در صورتی که اهمیت فهم را هرگز حافظه ندارد. انسان‌ها به میزانی که فهم کنند زندگی بهتری دارند،

مهم‌ترین
هنر در راه
حقیقت‌طلبی
این است که
خوب گوش
دهیم ولی
سخت‌باور
کنیم. هنر
خوب گوش
دادن را به
بچه‌های مان
یاد دهیم.

معلم درست
معلمی است
که پرونده
هیچ موضوع
یا مساله‌ای
را مختومه
اعلام نکند.
اگر معلمی
چنین رفتار
کرد یعنی
دانش‌آموزان
دیگر نیازی
به تجربه، فکر
و تامل جدید
ندارند؛ این‌ها
از بدترین
نوع مربی‌ها
هستند.

تعلیم و تربیت
درست به
دانش‌آموز
می‌آموزد
همیشه خود
کنونی‌اش را
با خودهای
گذشته‌اش
مقایسه کند
و همیشه
با خودهای
گذشته خود
مسابقه دهد
و درباره
خودش بر
اساس خودش
قضاوت کند.

شما باید نسبت به گوینده و سخنان او حالت تعبد و تقلید داشته باشید. تعلیم و تربیت استدلالی یعنی مطلقاً کاری به این نداشته باشی این سخن را چه کسی گفته است، بلکه توجه کنی چه دلیلی بر درستی و یا نادرستی سخن وجود دارد. متأسفانه فکر می‌کنیم گوینده سخن می‌تواند جای دلیل سخن را بگیرد. این فاجعه است که معلم به دانش‌آموزانش بگوید الف، ب است و وقتی بچه‌ها می‌گویند چرا؟ او بگوید چون فلان فرد چنین گفته است. پذیرفتن سخن به شرطی است که استدلال قانع‌کننده‌ای به سود آن سخن اقامه شود و اگر برای من قانع‌کننده نباشد نباید آن را بپذیرم. در آموزش و پرورش ما می‌گویند چون این سخن را ملاصدرا گفته باید پذیرفت. چه تضمینی وجود دارد که سخن ملاصدرا درست است؟ آموزش و پرورش درست آن است که سخن از ابتدا بدون ذکر نام گوینده بیان شود؛ بعد از بررسی، نقاط ضعف و قوتش معلوم شود و سپس نام گوینده را ذکر کند، زیرا شما تحت‌تاثیر گوینده سخن آن را نپذیرید یا بی‌دلیل پس نزنید. علی‌بن‌ابی‌طالب می‌گوید: «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال.» اگر کسی بپرسد به چه دلیل باید این سخن را بپذیریم؟ همان فرد می‌گوید تو در مقابل علی‌بن‌ابی‌طالب اظهار وجود می‌کنی؟ ولی واقعیت این است که من می‌خواهم به وصیت علی‌بن‌ابی‌طالب عمل کنم ولی تو من را محکوم می‌کنی. عقل بشر می‌گوید گوینده ضامن صدق سخن نیست. صدق سخن به دلیلی است که برای آن اقامه می‌شود. سخن نه به مکان وصل است نه به زمان و نه به گوینده‌اش. خیلی از ما سخنی را به دلیل این‌که گذشتگان یا امروزیان گفته‌اند قبول یا رد می‌کنیم. برخی به جغرافیای سخن ادله می‌کنند که چون این سخن را غربیان یا شرقیان گفته‌اند درست و یا غلط است. حدیثی داریم که «دانایی شتر گمشده مومن است.» من شترم را می‌خواهم هر جا که پیدا شود. اگر واقعا معتقد باشی که اکسیژن برای بدن‌تان ضرورت دارد آن‌را هر جا باشی تنفس می‌کنی دیگر به شرق و غربش فکر نمی‌کنی. حقیقت برای روان مثل اکسیژن برای بدن است. اگر سخنی حقیقت نیست و استدلال ندارد نباید آن‌را قبول کنیم.

ضرورت خوداندیشی و استقلال فکری:

سخنی را باید پذیرفت که در میان سخنان دیگر وزنش بیشتر است، اما چگونه باید سنجید؟ با ترازویی که در درون تو است. این ترازو بیرون از تو نیست. بین عقل تو کدام را می‌پذیرد. این ترازو کجا ضرورت پیدا می‌کند؟ زمانی که اقوال دیگران در باب یک موضوع متفاوت است. باید ترازوی درونی داشته باشی که به آن عقل، یا همان‌که در ادبیات دینی مسلمانان به آن «رسول باطنی»، می‌گویند. البته خوداندیشی و استقلال فکری هرگز به معنای بی‌نیازی از علم، تفکر، تجربه و فهم نیست.

معلم درست معلمی است که پرونده هیچ موضوع یا مساله‌ای را مختومه اعلام نکند.

اگر معلمی چنین رفتار کرد یعنی دانش‌آموزان دیگر نیازی به تجربه، فکر و تامل جدید ندارند؛ این‌ها بدترین نوع مربی‌ها هستند. بهترین معلم آن است که به دانش‌آموزان بگوید تا اطلاع ثانوی این راه‌حل بهترین راه‌حل است تا ببینیم بشر فردا به چه خواهد رسید، بنابراین اگر بخواهید می‌توانید فکر کنید. اگر پرونده مسئله‌ای را مختومه اعلام کنید دانش‌آموز خود را دچار هفت آفت فکری می‌کنید. اول: خودشیفتگی؛ دوم: تعصب؛ سوم: جزم و جمود؛ چهارم: پیش‌داوری؛ پنجم: بی‌مدارایی؛ ششم: استدلال‌گریزی و هفتم: خرافه‌گرایی. در نتیجه می‌بینید بشر پیشرفت کرده و شما هنوز در نتایج قبلی مانده‌اید.

خوب گوش دادن:

باید به بچه‌ها آموخت که مهم‌ترین هنر در راه حقیقت‌طلبی این است که خوب گوش بدهیم ولی سخت باور نکنیم. هنر خوب گوش دادن را به بچه‌های مان یاد دهیم. وقتی به سخن کسی گوش می‌دهیم یا کتابی می‌خوانیم ذهن‌مان پر از هیاهو است بنابراین نمی‌توانیم سخنش را بشنویم. همه شما ظاهرًا خاموش هستید اما در ذهن‌تان می‌گویید که این حرف ملکیان با حرف جلسه قبلش ناسازگار است یا این حرفش با حرف فلان متفکر نمی‌خواند. اگر این‌گونه است، یعنی گوش نمی‌دهید. برای گوش دادن خاموش ماندن شرط لازم است، اما شرط کافی نیست. شرط کافی این است که ذهن‌تان را کاملاً خالی کنید و ببینید من چه می‌گویم. زمانی که گفت‌وگوی درونی نداشته باشید، درست گوش داده‌اید. ما در اغلب موارد خوب گوش نمی‌دهیم و اگر در موارد نادری هم گوش دهیم بدون تفکر می‌پذیریم که این خود مصیبت دیگری است.

شأن واژه‌ها:

به بچه‌ها اهمیت واژه‌ها را بیاموزید، متأسفانه ما در آموزش و پرورش به این توجه نداریم. الفاظ را فله‌ای و بدون تفکر کنار هم می‌گذاریم. واژه‌ها را جای هم به‌کار می‌بریم. کسی که آشفته‌گو است آشفته‌اندیش هم هست. کنفسیوس گفت: «نخستین ستم در تاریخ بر واژه‌ها رفت.» وقتی واژه‌ها را بی‌مبالا به‌کار می‌بریم فضا را مبهم می‌کنیم و در این فضا واضح اندیشیدن، دشوار می‌شود. اگر می‌خواهیم واضح بیان‌دهیم و دچار جهل نشویم باید اول واضح سخن گفتن را بیاموزیم و واضح سخن گفتن یعنی حق هر واژه‌ای را ادا کنیم. هیچ مفهومی در نظرمان واضح نیست، چون هیچ لفظی برای‌مان واضح نیست.

فرق بین «طبقه»، «گروه»، «قشر» و «لایه‌های اجتماعی» را نمی‌دانیم و به‌جای هم به‌کار می‌بریم. فکر نکنید این سخن از ملانقطی‌بازی یا مته به خشخاش گذاشتن است. اگر شما «مهر»، «محبت»، «مودت»، «عشق»، «دوستی»، «مهربانی» و «مصاحبت» را به‌جای هم به‌کار ببرید، ذهن فلسفی ندارید ولی اگر بگویید مهر یک چیز و دوستی چیز دیگری است، یعنی فهمیده‌اید. باید دانش‌آموزان بفهمند واژه‌ها شخصیت اختصاصی دارند. واژه‌های قریب‌المعنا،

اگر پرونده
مسئله‌ای
را مختومه
اعلام کنید
دانش آموز

خود را
دچار هفت
افت فکری

می کنید. اول:
خودشیفتگی؛
دوم: تعصب؛

سوم:
جزم و جمود؛
چهارم:

پیش داوری؛
پنجم:

بی مدارایی؛
ششم:

استدلال
گریزی
و هفتم:

خرافه گرایی.
در نتیجه
می بینید بشر

پیشرفت کرده
و شما هنوز
در نتایج قبلی
مانده اید.

عقلانی باید یگانه روش آموزش و پرورش ما باشد.

توجه به تفاوت‌ها:

هر یک از ما انسان‌ها دنیای خاص خود را دارد. تا جایی که برخی فیلسوفان می‌گویند هر کدام از ما نوعی از انسان است. هر دانش‌آموزی نیز یک جهان متفاوت است و باید این اصل جهان را به رسمیت بشناسیم. یعنی باید یک‌سری امور مشترک را میان همه در نظر بگیریم اما در کنار این اشتراکات به تفاوت‌ها هم اهمیت دهیم. به هر دانش‌آموز مطلبی متناسب با خودش را بگوییم. برای این منظور باید به شخصیت‌های روانی دانش‌آموزان هم توجه کرد، دانش‌آموز درون‌گرا و برون‌گرا و حسی و شهودگرا با هم متفاوت هستند و رفتار معلم هم باید با هر کدام متناسب با ویژگی‌های‌شان باشد. اگر به این مورد توجه نشود تعلیم و تربیت موفق نمی‌داریم. تفاوت مهم دیگر این است که معلم در کدام یک از مراحل سنی به سر می‌برد؟ کودکی؟ نوجوانی؟ دوره اول جوانی؟ دوره دوم جوانی؟ سخنی را که به یک نوجوان می‌گوییم؛ هرگز نمی‌شود به یک جوان گفت و سخنی را که به یک میانسال می‌گوییم؛ هرگز نمی‌شود به یک جوان گفت.

پرورش قدرت تخیل:

البته تخیل با توهم فرق دارد. تخیل یعنی با حفظ تمام ویژگی‌هایی که داری بتوانی خود را جای فرد دیگری بگذاری. هرچه قدرت تخیل ما بیشتر شود اخلاقی‌تر عمل می‌کنیم. می‌دانید چرا ظلم می‌کنیم؟ چون نمی‌توانیم خودمان را جای کسی بگذاریم که به او ظلم می‌کنیم. هرچه بیشتر خودم را جای دیگری بگذارم امکان ظلم کمتر می‌شود. قدرت تخیل باید در جهات مختلف رشد کند. نیز از جهت اخلاقی قدرت تخیل شما باید رشد کند. وقتی کودکی زمانی درباره کودکی دیگر که فقیر است، می‌خواند در حالی که خودش در رفاه است؛ یا خودش در صلح است، ولی زمانی درباره جنگ می‌خواند؛ متوجه می‌شود که ویژگی‌های شخصیتِ رمان با خودش فرق دارد؛ اگر بتواند خودش را جای او بگذارد هم‌دردی در او پیدا می‌شود. متأسفانه بعد از انقلاب روزبه‌روز بهره‌مان از ادبیات و هنر کمتر و در نتیجه قدرت تخیل هم پایین آمد چون تنها با ادبیات و هنر می‌توان افراد را به تخیل رساند.

بزرگ‌ترین مفسران جامعه معلمان هستند. هرچیز ارزش‌مندی که به خطا استفاده شود مصادیق کاذبش خطرناک‌تر می‌شود. اگر معلم که بیشترین نقش را در ساخت اجتماع دارد درست عمل نکند، بسیار خطرناک‌تر از وقتی است که تعلیم و تربیتی در کار نباشد. باید بعد از تحویل گرفتن ماده خام ذهن و شخصیت دانش‌آموزان چیز بهتری تحویل دهیم. نه این‌که روزی بیاید و بگوییم ای کاش خاک مانده بودیم و آدم نشده بودیم!

خطر خیزتر هستند. از نوجوان خود بپرسید آیا «دلهره»، «بیم»، «هراس» و «ترس» تفاوت دارند؟ اگر متوجه تفاوت این‌ها نمی‌شوند، نمی‌توانند واضح فکر کنند. به خاطر این آشفته‌اندیشی‌ها است که سخنرانان، متفکران و رجال سیاسی ما حرف می‌زنند، تصمیم می‌گیرند و سپس می‌فهمند عجب تصمیمی گرفتند. معلم باید به بچه‌ها شأن و آژه‌ها و مفاهیم را بیاموزد. جوانان امروز ما نام پنجاه مدل ماشین را می‌توانند بگویند اما اگر بخواهند معنای درست احساسات و عواطف‌شان را بگویند، نمی‌توانند. جوانان شما نباید از ندانستن نام مدل‌های ماشین احساس شرم کنند ولی اگر اسم احساسات و عواطف‌شان را بلد نیستند، باید احساس شرم کنند.

مقایسه و مسابقه با خود:

یکی از بزرگ‌ترین نکبت‌های زندگی این است که صاحب آن زندگی به‌طور مداوم در حال مقایسه خودش با دیگران باشد این‌که فرد در مقام فکر در حال مقایسه و در مقام عمل در حال مسابقه با دیگران باشد، زندگی را از بنیان ویران می‌کند. متأسفانه مربیان و معلمان ما فکر می‌کنند یکی از راه‌های تعلیم و تربیت این است که به بچه‌ای بگویند آن هم کلاسی‌ات را ببین چقدر بهتر و موفق‌تر از تو است! فکر می‌کنند وقتی بچه‌ها را در مقام ذهن و عمل وادار به مقایسه با دیگران کنند، بچه‌ها رشد می‌یابند. درحالی‌که تعلیم و تربیت درست به دانش‌آموز می‌آموزد همیشه خود کنونی‌اش را با خودهای گذشته‌اش مقایسه کند و همیشه با خودهای گذشته خود مسابقه دهد و درباره خودش بر اساس خودش قضاوت کند. به عبارتی تنها مقایسه و مسابقه درست این است که همیشه من کنونی را با من‌های گذشته خود مقایسه کند. به این باور برسد که من می‌توانم از من‌های گذشته خودم بهتر شوم. بزرگ‌ترین معلمان می‌گویند به دانش‌آموز بگو «تو در دنیای خودت واحد هستی» بگو «تو در دنیا با خودت مسابقه می‌دهی و همیشه نتیجه این مسابقه سود است.» زیرا مقایسه با دیگران، ویرانگر زندگی است.

گفت‌وگو:

بزرگ‌مهر حکیم^۱ می‌گوید: «همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر زاده‌اند.» این یعنی همیشه در گفت‌وگو با دیگران باشیم. من به‌ظاهر معلم هستم و آن‌ها به‌ظاهر شاگرد اما گاهی به ذهن شاگردان نکته‌ای خطور می‌کند که هرگز به ذهن استاد نمی‌رسد. تنها راه درست، گفت‌وگو است تا بتوانیم از یک‌دیگر یاد بگیریم. از این نظر معلم سرکلاس به شاگردان بگوید من اول گفت‌وگو را شروع می‌کنم چون به اقتضای سنم چیزهایی را می‌دانم و آن‌ها را به شما منتقل می‌کنم اما من چیزهایی می‌دانم که شما به‌خاطر سنتان نمی‌دانید و خیلی چیزها هم هست که من نمی‌دانم. می‌خواهم شما هم ایده و نظر بدهید. گفت‌وگوی

۱. وزیر انوشیروان پادشاه ساسانی